

دکترین امنیت ملی شوروی

دردوره گورباچف

قسمت اول

نویسنده: کورش احمدی

کشورهای دیگر و برطرف کردن شرایط بحرانی و انفجار آمیز بجوییم»^(۴) در این راستا تلاش کاملاً نو و بی سابقه‌ای برای ایجاد ارتباط متقابل بین امنیت داخلی و تأمین امنیت در برابر دشمنان خارجی صورت می‌گیرد. رهبران شوروی اکنون این فرض را کاملاً پذیرفته‌اند که «هرچه منابع بیشتری برای هدفهای نظامی بکار گرفته شود، به همان نسبت بنیان داخلی امنیت ملی ضعیف‌تر می‌شود.»^(۵) به عبارت دیگر هر چه بیشتر برای تأمین امنیت در برابر دشمنان خارجی از طریق تقویت نیروهای مسلح اقدام شود، آسیب‌پذیری در برابر تهدیدات داخلی، یعنی نابسامانی‌های اقتصادی و تزلزل اجتماعی افزایش می‌یابد. از چنین مقدمه‌ای نتیجه گرفته می‌شود که «میزان امنیت نباید تنها به وسیله تعداد موشکها اندازه‌گیری شود بلکه شرایط زندگی مردم شوروی نیز با مسأله تأمین امنیت ارتباط مستقیم دارد.»^(۶)

ترك سیاست برخورد از موضع قدرت - علاوه بر دلایل اقتصادی واجتماعی، دکترین جدید امنیت ملی شوروی همچنین منعکس کننده شکست سیاست برژنف مبنی برمتکی دانستن امنیت ملی بر قدرت نظامی نیز هست. رشد قدرت نظامی شوروی در دوره برژنف نه تنها نتوانست دستاوردهای متناسبی در سیاست خارجی برای این کشور بدنبال داشته باشد، بلکه به عکس با تحریک آمریکا و اروپای غربی به تقویت فوق العاده نیروهای نظامی‌شان، امنیت شوروی بیش از پیش به مخاطره افتاد. روی آوردن آمریکا در سال ۱۹۸۳ به استقرار موشک‌های میان برد در اروپا و طرح رسمی برنامه دفاع استراتژیک (جنگ ستارگان) از جمله تحولاتی بود که رهبران شوروی را متوجه آسیب‌پذیر بودن مواضع خود ساخت.

نحوه نگرش رهبران شوروی در دوره برژنف به مسأله امنیت باعث شد که سه عنصر اصلی امنیت ملی یعنی اقتصاد، قدرت نظامی و سیاست خارجی نتوانند از رشدی هماهنگ برخوردار باشند. رشد قدرت نظامی به ضرر دو عنصر دیگر تأمین شد و در نتیجه از یک سو رشد و توسعه اقتصادی مختل گردید و از سوی دیگر نگرانی و بیم سایر کشورها، زمینه هماهنگی و همدستانی آنها را جهت مقابله با تهدید نظامی شوروی فراهم ساخت؛ امری که به نوبه خود فلج شدن سیاست خارجی شوروی را به دنبال داشت. از طرفی عکس‌العمل مسکو در برابر افزایش شتابان اتحاد عمل بین کشورهای سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری (از جمله چین) این بود که رهبران وقت شوروی از «ضرورت قدرتمندتر شدن از هر ائتلاف خصمانه ممکن» سخن بگویند و عملاً نیز بکوشند تا در چهار گوشه خشکی بزرگ «اوراسیا» اسباب و ادوات نظامی لازم برای درگیر شدن همزمان با حریفان واقعی و خیالی را فراهم کنند.

در دوره جدید رهبران شوروی به صراحت اذعان می‌کنند که تأکیدات گذشته بر ابزار نظامی برای حفظ امنیت ملی ماجراجویانه و اغراق آمیز بوده و رهبران پیشین برداشت سهل‌انگارانه‌ای از برابری در قدرت نظامی با حریفان فرضی و واقعی داشته‌اند. اکنون دیگر از برخوردهای جزمی و مطلق‌اندیشانه با مسأله امنیت و دفاع خبری نیست و اصولی چون «خداشه ناپذیری دفاع»، «مقدس بودن مرزهای شوروی» و... مسکوت گذاشته شده یا علناً مردود اعلام گردیده است.

در همین راستا برخورد از مواضع قدرت در روابط بین‌المللی نیز مورد انتقاد مفسران روسی قرار گرفته است، امروزه از سیاستهای استالین به عنوان

بنیادهای نظم سنتی روابط بین‌الملل که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم مستقر شد در حال فرو ریختن است و نظمی نوین در حال شکل گرفتن. در این میان تحولات شوروی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و انعکاس آن در سیاست خارجی این کشور از جمله عواملی بوده که نقش تعیین کننده‌ای در دگرگونی‌های جاری داشته است. در چنین شرایطی درک دقیق تحولات شوروی و شناخت عمیق سیاست خارجی جدید این کشور ضروری خواهد بود.

* دکترین امنیت ملی شوروی که موضوع مقاله حاضر است از آنجا که هم به تحولات داخلی این کشور مربوط می‌گردد و هم جای بسیار مهمی در سیاست خارجی کرملین دارد، یکی از مباحث اساسی در این خصوص محسوب می‌شود.

پرسترویکا در داخل و «تفکر نوین سیاسی» در روابط بین‌الملل به نوبه خود بررسی مجدد دکترین امنیت ملی را اجتناب ناپذیر ساخته است. در این زمینه بویژه تلاش بر این است که جنبه‌های نظامی دکترین امنیت ملی با برنامه‌های بازسازی اقتصادی در داخل و تفکر نوین سیاسی در خارج هماهنگ شده و در نتیجه از یک سو هزینه‌های دفاعی به سود بخش‌های غیرنظامی اقتصاد کاهش یابد و از سوی دیگر ابهامات موجود در برنامه‌های نظامی که سبب بروز مشکلات عظیمی در سیاست خارجی در دوره برژنف شده بود، پایان پذیرد.

امنیت همه جانبه: در آستانه روی کار آمدن گورباچف برای زمامداران کرملین دیگر تردیدی باقی نمانده بود که با توجه به اوضاع اقتصادی قادر به تحمل هزینه‌های یک مسابقه درازمدت تسلیحاتی نبوده و در صورت پافشاری بر سیاستهای گذشته نه تنها به دلایل اقتصادی توان ادامه رقابت با غرب را نخواهند داشت بلکه امنیت کشور اینبار از جهات سیاسی و اقتصادی به مخاطره خواهد افتاد. گورباچف طی مصاحبه‌ای با روزنامه فرانسوی «اومانیته» در فوریه ۱۹۸۶ به صراحت از مسابقه تسلیحاتی به عنوان بزرگترین مانع بر سر راه تقویت بنیه اقتصادی شوروی نام برد^(۱) و در مصاحبه با روزنامه اندونزیایی «مردکا» Merdeka به آنچه که «اصل خلع سلاح برای توسعه» خواند، اشاره کرد.

وی در کتاب پرسترویکا نیز مکرراً روی این اصل تأکید می‌کند و از جمله از وجود ارتباط بین «خلع سلاح و توسعه به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی تفکر نوین» اسم می‌برد.^(۲)

گورباچف همچنین طی نطقی در ژانویه ۱۹۸۹ خطاب به گروهی از دانشمندان شوروی گفت: «مشکلات به قدری حاد است که ما ناچاریم نظری نیز به هزینه‌های دفاعی ببینیم. مطالعات مقدماتی نشان داده است که ما می‌توانیم این هزینه‌ها را کاهش دهیم بدون اینکه سطح امنیت ملی و پتانسیل دفاعی افت کند.»^(۳)

شوارد نادره وزیر خارجه شوروی نیز طی نطقی در آکادمی دیپلماتیک شوروی در ژوئن ۱۹۸۷ گفت آنچه مهم است این است که «کشور هزینه‌های اضافی برای حفظ بنیه دفاعی و حفاظت از منافع مشروعش در سیاست خارجی متحمل نشود.»

وی افزود این بدان معنی است که «ما وظیفه داریم راهبانی برای کاستن از رقابت‌های نظامی، کنار گذاشتن سیاست تقابل و برخورد در روابط با

- بعد دیگر دکتورین جدید امنیت ملی شوروی اعمال برسترویکا و گلاسنوست در نیروهای مسلح است. استدلالی که محرک تلاش برای تعمیم گلاسنوست به نیروهای مسلح است این است که «چگونه امکان دارد پدیده ها و روندهای منفی که طی چند دهه رکود، ضرباتی ریشه ای بر جامعه شوروی وارد ساخت و این کشور عظیم را در لبه پرتگاه يك بحران ملی قرار داد، نیروهای مسلح را تحت تاثیر قرار نداده باشد؟»^(۱۱۰) برچنین مبنایی در دوره گورباچف، ارتش شوروی به خاطر حاکم بودن بی چون و چرای سلسله مراتب، مخفی کاری مطلق، فقدان دمکراسی به بهانه حفظ نظم و اسرار، حاکمیت شدید بوروکراسی و چیرگی منافع قسمتی بر منافع ملی مورد انتقاد قرار گرفته است.

همچنین این واقعیت که ارتش شوروی در گذشته به هیچ روی تحت نظارت جامعه قرار نداشته و هیچ گونه کنترل مردمی بر آن اعمال نمی شد، مدنظر واقع شده است. به عنوان مثال امروزه از اینکه مردم شوروی می بایست از طریق وسائل ارتباط جمعی غرب در جریان برخی اطلاعات مربوط به ارتش خود قرار گیرند، ابراز تاسف می شود.

شواردنادزه در ژوئیه ۱۹۸۸ در يك کنفرانس در وزارت خارجه شوروی با اشاره به این مسائل گفت: «هرگونه بی توجهی در امور نظامی که در گذشته از هرگونه کنترل دمکراتیک برکنار بوده، در شرایط سوء ظن عمومی و بی اعتمادی شدید می تواند به قیمت سنگینی برای کشور تمام شود... چنانچه تفسیر منافع ملی به انحصار چند ارگان خاص از جمله وزارت خارجه که در عین حال از هرگونه انتقاد مصون بودند در نیامده بود، جلوگیری از بسیاری از خسارات می توانست ممکن باشد.»^(۱۱۱) در مقاله ای که در نشریه ارگان وزارت خارجه شوروی انتشار یافته، فقدان کنترل دمکراتیک بر نیروهای مسلح با چنین تعبیر تندی مورد انتقاد قرار گرفته است: «مخفی کردن اطلاعات کلی در باره نیروهای مسلح در عصر ماهواره های جاسوسی تنها به معنی مخفی کردن امور از چشم مردم شوروی است... تنها در شرایط مخفی کاری مطلق بود که ما توانستیم دو برابر آمریکا موشک میان برد و موشک برد کوتاه تولید کنیم. و در نتیجه به دست خویش باعث گشوده شدن جبهه دوم استراتژیک علیه خودمان در اروپا شدیم... چرا ۱۵ سال پس از آنکه آمریکا تولید سلاحهای شیمیایی را متوقف کرد ما همچنان به تولید این سلاحهای پلید ادامه دادیم؟ آیا جز در شرایط مخفی کاری مطلق این کار ممکن بود؟ آیا ما باعث نشدیم که آمریکا دوباره به تولید این سلاح های مخوف روی آورد؟»^(۱۱۲)

در این رابطه طی دوره زمامداری گورباچف تلاش شده تا تحولاتی در امور نیروهای مسلح و بویژه در ارتباط آن با دیگر ارگان های نظام بوجود آید و سیستم مبتنی بر مخفی کاری مطلق در امور دفاعی کنار گذاشته شود. در چنین چارچوبی سعی بر این است که بازسازی در همه ارکان جامعه شوروی، به نهادهای ارتشی نیز تعمیم داده شود. در این خصوص اکنون مدتی است که از دمکراسی در تصمیم گیری و گلاسنوست در بحث مسائل نظامی به عنوان پیش شرط اصلاحات موثر اسم برده می شود و هدف آن هماهنگ کردن دکتورین نظامی با واقعیات اقتصادی و سیاسی عنوان می گردد.

اعلام پاره ای اطلاعات و آمار در مورد نیروهای مسلح، سطح تسلیحات، بودجه نظامی و... و نیز خارج کردن بحث و اظهار نظر در باره امور دفاعی و امنیت ملی از انحصار اشخاصی معهود، از اهم اقداماتی است که تاکنون در این جهت صورت گرفته است.

نتیجه اینکه، طی چند سال گذشته سیاست دفاعی شوروی به صورت یکی از داغ ترین مباحث در این کشور درآمده و در عین حال محتوی ونحوه انجام آن نیز در مقایسه با دوره برژنف دستخوش دگرگونی های بی سابقه ای شده است. در دوره گورباچف حزب کمونیست کوشش های موفقیت آمیزی برای اعمال نظارت کامل بر شکل گیری دکتورین نظامی جدید شوروی انجام داده و توانسته است برعکس گذشته، تجزیه و تحلیل، اظهار نظر و تهیه طرحهای مربوط به امور دفاعی را از انحصار نظامیان حرفه ای و دوابر مربوطه یعنی وزارت دفاع و ستاد مشترک نیروهای مسلح خارج کند. در همین رابطه تحت تاثیر گلاسنوست و تلاشهای انجام شده جهت اعمال آن در نیروهای مسلح، شاهد انجام مباحثاتی در مورد جهت گیریهای اساسی دکتورین امنیت ملی بوده ایم. در جریان این مباحثات و به تشویق رهبری جدید، گروههایی از کارشناسان غیر نظامی مسائل امنیت ملی شروع به ایفای نقش در شکل دادن به سیاست نظامی شوروی کرده اند. این غیر نظامیان که در چارچوب موسسات مرتبط با آکادمی علوم شوروی فعالیت دارند و دانسته های خود را ظرف دهه پانزده سال اخیر از کانال مطالعه سیاست های دفاعی غرب کسب کرده اند، از يك سو ارائه طرحها

● در گذشته، امنیت بین المللی از طریق يك مکانیسم توازن قدرت (عمدتا قدرت نظامی) تأمین می شد و در صورت بهم خوردن موازنه، جنگ بعنوان وسیله ای برای برقراری توازن جدید مورد استفاده قرار می گرفت. اما با دگرگون شدن طبیعت جنگ افزارها در عصر اتم، توسل به جنگ نه تنها منجر به برقراری توازن جدیدی نخواهد شد بلکه بطور کلی حیات بشر را به مخاطره خواهد انداخت.

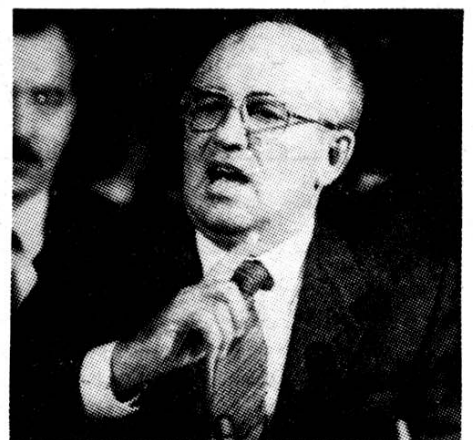
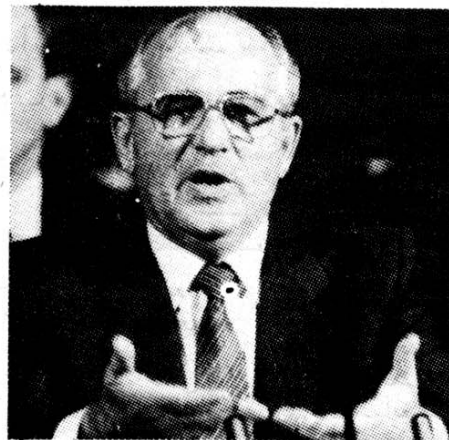
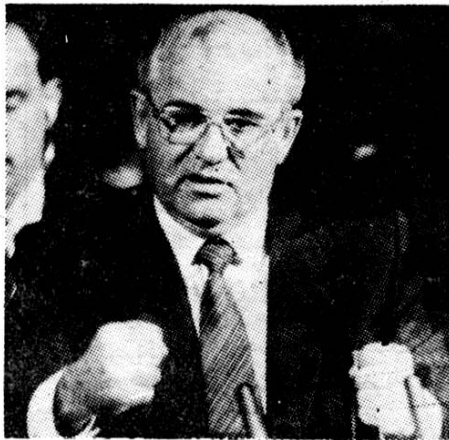
اینکه باعث تحریک کشورهای سرمایه داری شده و «مقاومت آنها در برابر نفوذ فزاینده شوروی» را سبب گشته است، انتقاد می شود. برخی از مفسران حتی تا آنجا پیش رفته اند که سیاستهای استالین را منشأ حضور سیاسی - نظامی آمریکا در اروپا و تشکیل بلوک سیاسی - نظامی ناتو دانسته و از تقویت قوای نظامی در زمان برژنف به عنوان عاملی که موجب بی اعتمادی و تردید غرب نسبت به اهداف شوروی شده، اسم می برند.^(۱۱۳) رهبری جدید شوروی بویژه قبل از هر چیز این فرضیه را که شوروی می تواند و باید «قدرتمندتر از هر ائتلاف ممکن» باشد نفی و رد می کنند. شوارد نازده طی نطقی با نقل قول از گورباچف فرضیه مذکور را «مطلقاً غیر قابل دفاع» خواند و تصریح کرد که «بیرونی از چنین عقایدی نمی تواند چیزی جز اقدام علیه امنیت کشور باشد.»

همچنین در دوره جدید حداقل بطور غیر رسمی صحبت از پذیرش بخشی از مسئولیت شرایط بحرانی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول دهه ۱۹۸۰ به میان آمده است. سخنان «نیکیتا زاگلادین» یکی از نظریه پردازان روسی در يك میزگرد سیاسی در این خصوص قابل توجه است. وی در اظهارات خود پس از انتقاد از شک و تردیدهای استالین نسبت به دوام توافقات حاصله با کشورهای غربی و نیز انتقاد از اینکه یکی از علل طرح پیشنهادات صلح در گذشته تلاش برای «اشکار کردن چهره امپریالیسم به عنوان دشمن صلح» بوده، می افزاید: «امپریالیسم دشمن صلح هست. اما در این خصوص سئوالات تنوریک بسیاری مهمی وجود دارد از جمله اینکه منشأ برخورد اتمی و جنگ اتمی در گذشته چه بود؟ آیا منشأ جنگ اتمی ماهیت امپریالیسم بود یا برخورد بین دو نظام؟ فرق این دو مقوله در چیست؟ برخورد الزاماً باید دو طرف داشته باشد و انتخاب يك طرف بر انتخاب طرف دیگر، تاثیر می گذارد. با قبول این فرض که خطر از برخورد و نه صرفاً از امپریالیسم برمی خیزد، می توانیم دورنمای پیچیده تری از جهان و برخی فرصتهای از دست رفته در نظر آوریم. ما باید ببینیم که جلوگیری از برخی اقدامات غرب ممکن بوده و نیز باید ببینیم که ما دست به اقداماتی زدیم که عکس العملی منفی غرب را برانگیخت. حال آنکه چنانچه تنها امپریالیسم را برای مسابقات تسلیحاتی هسته ای قابل سرزنش بدانیم نتیجه این می شود که مادام که امپریالیسم وجود دارد، انسانیت در خطر بوده و حفظ صلح غیر ممکن خواهد بود.» زاگلادین در ادامه صحبت خود به طور ضمنی شوروی را نیز چون آمریکا مسئول مسابقات تسلیحاتی و ایجاد شرایط بحرانی در جهان می داند.^(۱۱۴)

استقرار موشک های میان برد از سوی شوروی در اروپا و آسیا که از سال ۱۹۷۷ آغاز شد و عکس العمل آمریکا به صورت استقرار موشکهای میان برد آمریکایی در اروپا از اواخر ۱۹۸۳، در دوره گورباچف به عنوان اقدامی نادرست تصحیح شده است. «بسمرنیک» A. Bessmernykh معاون وزارت امور خارجه شوروی طی مصاحبه ای با روزنامه گاردین در دسامبر ۱۹۸۷ ضمن انتقاد از تصمیم اولیه رهبری وقت شوروی در سال ۱۹۷۷ مبنی بر استقرار موشکهای SS20 بطور ضمنی اشاره کرد که این تصمیم به تحریک نظامیان اتخاذ شد بدون اینکه عواقب اساسی آن بررسی شده باشد.^(۱۱۵)

«کوزیروف» معاون دایره بین المللی حزب کمونیست شوروی نیز طی مقاله ای با اشاره به قرارداد برپیده شدن موشک های میان برد که در دسامبر ۱۹۸۷ امضاء شد نوشت:

«ما می توانستیم به جای ضربه زدن به امنیت شوروی و متحدانش و همچنین امنیت بین المللی بطور کلی به عکس و در جهت تقویت امنیت گام برداریم.»^(۱۱۶)



● گورباچف: برای نخستین بار در تاریخ، استوار کردن سیاست بین المللی بر هنجارهای عادی و اخلاقیات مشترک بشری و انسانی کردن روابط میان دولت ها، ضرورت حیاتی یافته است. امنیت را دیگر نمی توان با استفاده از ابزارهای نظامی و سلاح های بازدارنده تأمین نمود و هر کوششی برای دستیابی به برتری نظامی خنده آور است.

روند جدیدی را در سیاست دفاعی و تسلیحاتی شوروی آغاز کرده اند؛ روندی که در عین حال متضمن پاره ای اصلاحات اساسی در دکترین نظامی شوروی بوده است.

چنانچه از مطالعه اسناد و گزارشهای مربوط به دکترین نظامی جدید شوروی بر می آید، دگرگونی های انجام شده در این دکترین در پنج زمینه به شرح زیر قابل دسته بندی است:

۱- نفی مطلق جنگ به عنوان راهی برای حل مسائل - در بحث های مربوط به دکترین نظامی شوروی وجوه تمایزی بین عصر اتم و ادوار گذشته مورد تاکید قرار می گیرد. روسها ضمن تاکید بر ویژگی های عصر اتم، رد فرمول معروف «کلوز ویتز» K. V. Clausewitz را مبنی بر اینکه «جنگ ادامه سیاست اما با ابزارهای دیگر» است، نقطه آغاز این بحثها قرار داده اند.^۲ مطابق دکترین جدید نظامی شوروی، تفکر کهنه و کلیشه ای درباره امنیت که از ادوار پیش از عصر اتم و حتی چند دهه نخست این عصر بجا مانده است، در عصر جدید دیگر نمی تواند معتبر باشد. در گذشته امنیت بین المللی از طریق یک مکانیسم توازن قدرت (عمدتاً قدرت نظامی) تأمین می شد و در صورت به هم خوردن این توازن، جنگ به عنوان وسیله ای برای برقراری توازن جدید مورد استفاده قرار می گرفت. اما از آنجا که در عصر اتم تغییرات مهمی در طبیعت جنگ افزاها بوجود آمده، توسل به جنگ با استفاده از این ابزارها نه تنها منجر به برقراری توازن جدیدی نخواهد شد، بلکه بطور کلی حیات بشر را به مخاطره خواهد انداخت. در چنین شرایطی هرگونه گرایش به بهره گیری هر چند محدود از نیروهای مسلح جهت کسب امتیاز، می تواند نتایج معکوس و فاجعه باری نه دنبال داشته باشد. این واقعیتی است که سبب کم شدن اعتبار و ارزش نیروهای مسلح و در نتیجه افزایش توجه به ابزارهای غیر نظامی جهت تأمین امنیت شده است.

در این خصوص شوارد نادره طی نطقی با اشاره به بازرسی تاسیسات اتمی شوروی توسط آمریکا و برعکس، که در نتیجه موافقت نامه مربوط به برچیدن موشک های میان برد ممکن شده است، گفت: «بازرسی از تاسیساتی که تا همین اواخر بکلی سری تلقی می شدند، اکنون به صورت امری عادی درآمده است. این یعنی جهشی عظیم از مفاهیم سنتی امنیت ملی به معیارهای جدید برای تأمین امنیت در سطح جهانی. جهان در حال آموختن راه و رسم جدید زیستن بر طبق قوانین تازه است، چرا که تبعیت از قوانین کهنه متضمن خطر انهدام نوع بشر است. امروزه برای ما مشخص شده که اگر تاسیسات نظامی مان را بر روی بازرسان خارجی بگشاییم، امنیت ما بهتر تأمین خواهد شد. این ممکن است باور نکردنی باشد اما واقعیت دارد».

گورباچف در کتاب پرسترویکا به تفصیل درباره عدم انطباق فرمول «کلوزویتز» با شرایط عصر حاضر بحث کرده است. وی در این کتاب بر «نا توانی جنگ اتمی به عنوان وسیله ای برای رسیدن به هر هدف اعم از سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و...» تاکید می کند و از آن به عنوان «اصل اساسی نگرش نوین سیاسی» اسم می برد. وی سپس این نتیجه گیری را «حقیقتاً انقلابی» می نامد «چرا که فی نفسه معادل نفی مفاهیم سنتی جنگ و صلح است». گورباچف آنگاه با اشاره به اینکه همواره کاربرد سیاسی جنگ

و ایده های جدیدی در زمینه دکترین نظامی توسط رهبری شوروی و از سوی دیگر تحرك و پویایی بی سابقه ای را در مباحثات امنیتی در داخل کشور باعث شده اند (۱۵).

درخورد ذکر است که تلاش های انجام شده برای خارج کردن انحصار مباحث مربوط به دکترین نظامی و امنیت ملی از انحصار نظامیان طی سالهای اخیر تنها بخشی از تلاش عمومی تری است که گورباچف بمنظور تضعیف نقش نظامیان حرفه ای در تصمیم گیریهای مربوط به سیاست خارجی و دفاع مبذول داشته است. یکی از نقاط برجسته در این روند، تحولاتی بود که پس از ماجرای فرود هواپیمای یک موتور به توسط یک جوان آلمانی در میدان سرخ مسکو رخ داد. (۱۶) فرود این هواپیمای که در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۸۷ صورت گرفت به گورباچف امکان داد تا از آن به عنوان وسیله ای برای اعمال کنترل بیشتر بر نیروهای مسلح و شکستن مقاومت نظامیان در برابر طرح های اصلاحی اش سود برد. پس از این واقعه انتقاد از نیروهای مسلح در وسائل ارتباط جمعی شدت و صراحت بیشتری یافت. تاس «عملکرد و بی توجهی ارگانهای دفاعی» را مورد انتقاد قرار داد و روزنامه ارتش سرخ تصریح کرد که بدون اصلاحات اساسی، دیگر حتی کوچکترین پیشرفتی نیز مقدور نخواهد بود (۱۷).

در چنین شرایطی گورباچف امکان یافت تا مارشال «سرگئی سوکولوف» وزیر وقت دفاع شوروی را کنار بگذارد. معاون وزارت دفاع و مسئول دفاع هوایی مسکو نیز برکنار شد. سوکولوف در دسامبر ۱۹۸۴ کار خود را بعنوان وزیر دفاع آغاز کرده و در آوریل ۱۹۸۵ کاندید عضویت در دفتر سیاسی حزب کمونیست شده بود. اما وی هرگز نتوانست به صورت عضو کامل و دارای حق رای در دفتر سیاسی درآید (حال آنکه سلف وی یعنی مارشال «پوستینوف» عضو کامل و دارای حق رای در دفتر سیاسی بود). از طرفی انتصاب «دیمیتری یازوف» به جای سوکولوف نیز باعث تعجب ناظران شد. چرا که وی که وی از افسران رده نسبتاً پایین بود و انتظار انتصاب مارشال «لوشف» P-Lushev که سمت معاون اول وزارت دفاع را داشت، می رفت.^(۱۸) تلاشهای گورباچف در جهت تضعیف نقش نظامیان قدیمی که از آنها به عنوان مانع عمده بر سر راه اصلاحات نام برده شده، حائز اهمیت فراوان است خاصه آنکه خلع سلاح و کاهش بودجه نظامی که نظامیان حرفه ای با آن مخالف بودند برای اصلاحات گورباچف دارای اهمیت اساسی می باشد.

اصول دکترین نظامی جدید شوروی

این احساس که کرملین دیگر اهمیت چندانی برای قدرت نظامی قائل نیست و «سیاست تهاجمی مسکو برای خلع سلاح» در چشم رهبران شوروی اهمیتی استراتژیک یافته است، هر روز بیش از پیش توجه ناظران مسائل دفاعی این کشور را به خود جلب می کند. اگرچه هنوز کسانی در غرب هستند که داشتن یک سیاست تهاجمی راهمچنان جزء اصلی دکترین نظامی شوروی می دانند، اما غالب ناظران امور دفاعی بر اصالت و واقعیت اصلاحاتی که در دکترین نظامی شوروی صورت گرفته، تاکید دارند. گذشته از اختلاف نظرانی که در غرب درباره نیت واقعی رهبران جدید شوروی و سمت و سوی تحولات جدید وجود دارد، اغلب ناظران می پذیرند که گورباچف و همکارانش

● گرچه هنوز کسانی هستند که داشتن يك سياست تهاجمی را همچنان جزء اصلی دكترین نظامی شوروی می دانند، اما بیشتر ناظران امور دفاعی بر اصالت و واقعیت اصلاحاتی كه در دكترین نظامی شوروی صورت گرفته تاكید دارند و می پذیرند كه گورباچف و همكارانش روند تازه ای را در سياست دفاعی و تسلیحاتی آن كشور آغاز کرده اند.

واقعیت تاكید می كند كه هیچ يك از این جنگ ها نه تنها نتیجه دلخواه را برای هیچ يك از طرفها به دنبال نداشته بلکه بر عكس مسائل را پیچیده تر نیز کرده است. بعلاوه، حتی وجود سلاح های هسته ای در زرادخانه یکی از طرفهای درگیر نیز حاصلی در پی نداشته است (اشاره به جنگهای چون كره، جنگ ویتنام، جنگ افغانستان، تجاوز عراق به ایران و...) از این واقعیت برای تاكید بر این نظر كه «جنگ و روش های قهر آمیز در عصر اتم کاربرد خود را به عنوان یکی از ابزارهای سياست از دست داده» بهره گرفته می شود.

در اسناد منتشره از سوی کمیته مشورتی سیاسی بیمن ورشو كه در ماه مه ۱۹۸۷ در برلین شرقی تشكيل جلسه داد و نقشی مهمی در تدوین دكترین نظامی جدید بیمن ورشو ایفا كرد نیز ضرورت اجتناب از بكارگیری زور برای حل مسائل سیاسی مورد تاكید واقع شده است. در این اسناد قبل از هر چیز از دكترین نظامی به عنوان «نظامی از نظریه ها در باره جوهر و ماهیت يك جنگ احتمالی، راه های جلوگیری از وقوع و كسب آمادگی برای دفع يك تهاجم احتمالی» یاد شده است. در این اسناد همچنین آمده است كه «دكترین نظامی بیمن ورشو بطور كامل دفاعی است و از این واقعیت سرچشمه می گیرد كه در شرایط كنونی استفاده از قوای نظامی برای حل اختلافات سیاسی غیر مجاز است.» (۲۲) ناظران غربی امور نظامی شوروی خاطر نشان ساختند كه مهمترین تغییر در این اسناد نسبت به گذشته تاكیدی است كه بر ضرورت جلوگیری از وقوع جنگ شده است.

در همین مورد ژنرال «گاریف» Gariev معاون ستاد ارتش و یکی از تنورسین های برجسته نظامی شوروی، این گونه بر نفي جنگ در دكترین نظامی جدید شوروی تصریح کرده است: «نكته نودر دكترین نظامی جدید این است كه این دكترین دیگر چون گذشته به عنوان سیستمی از نظرات در مورد آماده سازی برای جنگ و به راه انداختن آن مد نظر نیست بلکه محتوی و هدف

پایه و اساس توجیه و توضیح «عقلانی» بودن آن بوده است چنین نتیجه می گیرد كه جنگ اتمی بی معنی و «غیر عقلانی» خواهد بود. «در يك جنگ اتمی عمومی، نه پیروز وجود خواهد داشت و نه شكست خورده: مرگ تمدن جهانی اجتناب ناپذیر خواهد بود. چنین جنگی بیشتر يك خودكشی خواهد بود تا جنگی به معنی متعارف كلمه.»

گورباچف در ادامه با اشاره به پیشرفت تکنولوژی نظامی خاطر نشان می سازد كه «حتی يك جنگ متعارف نیز از نظر اثرات تخریبی اش بی شباهت به يك جنگ اتمی نخواهد بود، از این رو منطقی است كه شكل متعارف درگیری مسلحانه بین قدرت های بزرگ را نیز از مقوله جنگ های اتمی بدانیم.» وی از این بحث نتیجه می گیرد كه «شرایط كاملاً نوبنی متولد شده است»، شرایطی كه در آن شیوه تفكر و طرز عملی كه طی قرن ها و حتی هزاره ها شكل گرفته بود و اصول آن به نظر تزلزل ناپذیر می رسید، مبانی عقلانی بودن خود را از دست داده است. گورباچف سپس به فرمول «كلوزویتز» اشاره می كند و آنرا كه نه و متعلق به كتابهای تاریخ می نامد. وی می افزاید: «برای نخستین بار در تاریخ مبتنی كردن سياست بین المللی بر هنجارهای عادی و اخلاقیات مشترك بشری و انسانی كردن روابط بین دولتها ضرورت حیاتی یافته است. يك دیالكتيك جدید قدرت و امنیت از ناممكن بودن يك راه حل نظامی (یا بیشتر اتمی) برای حل اختلافات بین المللی استنتاج می شود. امنیت دیگر نمی تواند با استفاده از ابزار نظامی و بكارگیری سلاح های بازدارنده تامین شود... هر كوششی برای دستیابی به برتری نظامی مضحك است...» (۲۱)

در این میان یکی از دلایلی كه برای نفي جنگ كراراً مورد استناد قرار می گیرد عدم توانایی جنگ افروزی است كه بویژه طی چهل- پنجاه سال اخیر زمینه ساز جنگ های عصر حاضر بوده اند. در این مورد، مفسران روسی بر این





● شواردناده: چنانچه تفسیر منافع ملی به انحصار چند ارگان خاص از جمله وزارت خارجه که از هرگونه انتقاد مصون بود در نیامده بود، جلوگیری از بسیاری از خسارات ممکن می شد.

● نحوه نگرش برژنف و همکارانش به مسئله امنیت باعث شد که سه عنصر اصلی امنیت ملی، یعنی اقتصاد، قدرت نظامی و سیاست خارجی نتوانند از رشدی هماهنگ برخوردار شوند.

● یکی از ابعاد دگرگونی جدید امنیت ملی شوروی، اعمال پرسترویکا و گلاسنوست در نیروهای مسلح است. امروزه ارتش شوروی به خاطر حاکم بودن بی چون و چرای سلسله مراتب در سازمانهای نظامی، مخفی کاری مطلق، فقدان دموکراسی به بهانه حفظ نظم و اسرار، قدرت شدید بوروکراسی و چیرگی منافع قسمتی بر منافع ملی مورد انتقاد قرار گرفته است.

ساز تلاش بی وقفه برای دستیابی به «دفاع قابل اتکا» نمی شود. از طرفی تاکید ویژه ای که جدیداً در دگرگونی نظامی شوروی بر نفی جنگ به عنوان وسیله ای برای حل اختلافات صورت می گیرد، علاوه بر دلایل نظری ریشه در واقعیاتی نیز دارد که یا از گذشته مطرح بوده و یا در دوره جدید مورد توجه رهبران شوروی قرار گرفته اند. اهم این دلایل بطور کلی به شرح زیر است - مبتنی بودن دگرگونی نظامی پیمان ناتو بر اصل «بازدارندگی» (۲۵) و «باسخ انعطاف پذیر» (۲۶)، انتظار بهره گیری سیاسی از هرگونه برخورد نظامی احتمالی اعم از متعارف و اتمی را عملاً منتفی ساخته است. غرب نشان داده است که حاضر به تحمل شکست در یک جنگ کلاسیک نخواهد بود و آماده است که برای اجتناب از چنین شکستی به سلاح اتمی متوسل شود. دقیقاً بر چنین مبنایی است که اعضای ناتو طی دو دهه گذشته همواره با برچیدن کامل سلاح های اتمی مخالفت کرده و همچنان مخالفت می کنند. در چنین زمینه ای تاکید مارگارت تاچر مبنی بر اینکه «جهان بدون جنگ را می خواهد اما جهان بدون سلاح اتمی را نمی خواهد» قابل درک است.

- اگر چه ممکن است شوروی از نظر سلاح های متعارف بر غرب برتری داشته باشد اما به هر حال از چنان قدرتی برخوردار نیست که بتواند قیل از اقدام اعضای پیمان ناتو به بهره گیری از سلاح های هسته ای، دفاع غرب را متلاشی ساخته و مراکز حیاتی آنرا به تصرف در آورد.

آن به جلوگیری از وقوع جنگ تغییر یافته است. وظیفه جلوگیری از جنگ به هدف عالی و هسته مرکزی دگرگونی نظامی و وظیفه اساسی دولت و نیروهای مسلح تبدیل شده است. البته بدیهی است که جلوگیری از وقوع یک جنگ جهانی عمدتاً از طریق ابزارهای سیاسی عملی است اما چنین سیاستی باید در فعالیت های دفاعی نیز بازتاب داشته باشد. جوهره دگرگونی نظامی جدید ما این است که سوسیالیسم بدون قید و شرط جنگ را به عنوان وسیله ای برای حل اختلافات سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی بین دول رد می کند» (۲۳)

نفی مطلق جنگ به نوبه خود نفی ارتباط بین جنگ و انقلاب را نیز که همواره در تئوری های مارکسیست - لنینیستی مورد تاکید بوده، در پی داشته است. در خور یادآوری است که مارکسیستها همواره از جنگ به عنوان «قابله انقلاب» اسم برده و بر این باور بوده اند که تا سرمایه داری و امپریالیسم وجود دارد، جنگ نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود. در این خصوص آنان از کمون پاریس، انقلاب روسیه در ۱۹۰۵، انقلاب اکتبر در شوروی، و تحولات اروپای شرقی بعد از جنگ دوم، به عنوان انقلابیاتی اسم برده اند که به ترتیب حاصل جنگ فرانسه - آلمان، جنگ روس و ژاپن، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم بوده است.

اما در دوره جدید رهبران شوروی ضمن نفی جنگ وجود رابطه بین جنگ و انقلاب را نیز رد می کنند. گورباچف در کتاب پرسترویکا ضمن اشاره به نظرات سابق در شوروی مبنی بر اینکه «یک جنگ جهانی تازه ضربه نهانی را بر نظام سرمایه داری خواهد زد» می نویسد: «... اما موقعی که شرایط دگرگون شد به گونه ای که تنها حاصل یک برخورد هسته ای انهدام جمعی خواهد بود، ما نتیجه گرفتیم که رابطه علت و معلولی بین جنگ و انقلاب الزاماً از میان رفته است.» گورباچف سپس می افزاید که در کنگره بیست و هفتم حزب «ما صریحاً متارکه بین جنگ و انقلاب را اعلام کردیم و جملاتی را که در تئوری امکان وقوع یک جنگ جهانی دیگر را می پذیرفت، از برنامه حزب حذف کردیم» (۲۴)

نتیجه دیگر نفی جنگ، منسوخ شدن نظر دیرینه مارکسیسم مبنی بر تقسیم جنگ ها به «جنگ های عادلانه» و «جنگ های غیر عادلانه» است. پیش از این رهبران شوروی آن دسته از جنگ ها را که «عادلانه» توصیف می کردند، مورد تشویق و حمایت قرار می دادند. (در خور یادآوری است که جنگ های عادلانه به حساب می آمدند که به عنوان جنگ زحمتکش علیه بهره کشان تفسیر می شدند) اکنون بدیهی است که رد جنگ به عنوان وسیله ای برای حل اختلافها باید متضمن رد جنگ های عادلانه نیز باشد.

نکته قابل ذکر دیگر در این میان تفاوتی است که بین تاکیدات کنونی بر نفی جنگ و سیاست پیشین شوروی مبنی بر همزیستی مسالمت آمیز وجود دارد. بطور کلی تاکنون در تاریخ شوروی در ارتباط با احتمال وقوع جنگ سه دوره قابل تشخیص است که در هر دوره یک نظریه حاکم بوده است.

در دوره لنین و استالین با استناد به ماهیت سرمایه داری و امپریالیسم از یک سو و «تضاد آشتی ناپذیر بین دو نظام» از سوی دیگر وقوع جنگ بین سرمایه داری و سوسیالیسم اجتناب ناپذیر شمرده می شد. در دوره دوم که از اواسط دهه ۱۹۵۰ آغاز می شود و مقارن با دستیابی شوروی به سلاح هسته ای است، روسها با تاکید بر طبیعت سلاح های هسته ای و مخاطرات آن برای بشریت، برخورد جدیدی را با مسئله جنگ آغاز کردند. نتیجه این برخورد جدید این بود که اینبار جنگ بین دو نظام بر خلاف گذشته «اجتناب پذیر» اعلام شد و تصریح گردید که باید برای جلوگیری از وقوع آن تلاش شود. با این حال فرض آشتی ناپذیر بودن و تضاد بین دو نظام همچنان معتبر ماند و احتمال وقوع یک جنگ جهانی دیگر بطور کامل منتفی اعلام نشد. اصول کلاسیک مارکسیستی در باره جنگ همچنان معتبر ماند و در چارچوب آن همچون دوره اول از «بیروزی اجتناب ناپذیر سوسیالیسم بر سرمایه داری» سخن رفت و «سرمایه داری به دلیل ماهیتش، جنگ افروز» خوانده شد. تنها در دوره سوم یعنی دوره کنونی است که به موازات نفی مبارزه طبقاتی و تلاش برای ایدئولوژی زدانی در روابط بین المللی از یک سو، و تاکید بر شناسایی منافع متقابل و امنیت برای همه از سوی دیگر، جنگ به هر شکل مردود اعلام شده است.

همچنین شایسته ذکر است که اگر در دوره اول و دوم، کسب آمادگی های لازم برای مواجهه با یک جنگ حتمی یا احتمالی در مرکز توجه رهبران شوروی قرار داشت و لحظه ای از آن غفلت نمی شد، در دوره کنونی بر عکس «خلع سلاح» در مرکز توجه رهبران جدید کشور قرار گرفته است. در این دوره، عکس العمل های غیر قابل پیش بینی چیزی که در گذشته «امپریالیسم در حال احتضار» خوانده می شد، دیگر منشأ نگرانی و تشویش در کرملین نیست و زمینه

● در دوران گورباچف تلاش تازه و بی سابقه‌ای برای ایجاد ارتباط متقابل بین امنیت داخلی و خارجی آغاز شده است. رهبران مسکو به خوبی دریافته‌اند که میزان امنیت، تنها نباید بوسیله تعداد موشک‌ها اندازه‌گیری شود بلکه شرایط زندگی مردم شوروی نیز با مسئله تأمین امنیت ارتباط مستقیم دارد.

14 - "The Program of Action", International Affairs, Feb. 1984, p.13

۱۵- برای اطلاع بیشتر در این خصوص به مقاله زیر مراجعه شود:

E. Schneider: "Soviet Foreign Policy...", Washington Quarterly, Spring, 1988.

۱۶- Herr Rust جوان ۲۱ ساله آلمانی هواپیمای کوچکی را که از یک کلوب هوایی در مونیخ و برای گردش در کشورهای اسکاندیناوی اجاره کرده بود، در ۲۸ مه ۱۹۸۷ در میدان سرخ مسکو فرود آورد. وی که از هلسینکی و بطور مستقیم به سمت مسکو پرواز کرده بود توانست از چشم شبکه پیچیده دفاع هوایی این شهر مخفی بماند. این واقعه که به یک جنجال بزرگ تبدیل شد، قبل از هر چیز به عنوان ضربه‌ای بر اعتبار ارتش سرخ و فرماندهان آن به شمار آمد. 17— Kessing's Record of Word Events, 1987, p.35348.

18 — Ibid., p. 32399.

۱۹- Karl Von Clausewitz (۱۷۸۰-۱۸۳۱) آلمانی و از امرای ارتش پروس بود. در جنگهای فرانسه - پروس در دوره ناپلئون شرکت فعال داشت. نظرات وی در مورد استراتژی و دکترین نظامی عمدتاً در کتاب معروفش موسوم به «در باره جنگ» انعکاس یافته است. آراء کلوزویتز درباره جنگ در دو قرن نوزده و بیست در غالب دانشکده‌های نظامی جهان مطالعه شد و استراتژی نظامی بسیاری از ارتشهای اروپایی را تحت تأثیر قرار داد اگرچه با ظهور سلاح‌های دوربرد و هوایی در قرن بیستم از نفوذ عقاید کلوزویتز که منحصرأ در باب نیروی زمینی است، کاسته شده است اما بسیاری از آراء پایه‌ای او همچنان نفوذ خود را حفظ کرده است.

۲۰- برای اطلاع بیشتر درباره نظرات مفسران روسی درباره فرمول کلوزویتز به مقاله زیر رجوع شود:

D. Proektor: "Politics, Clausewitz and Victory in a Nuclear War", International Affairs, May 1989.

21 - M. Gorbachev: op. cit. pp. 200 - 201.

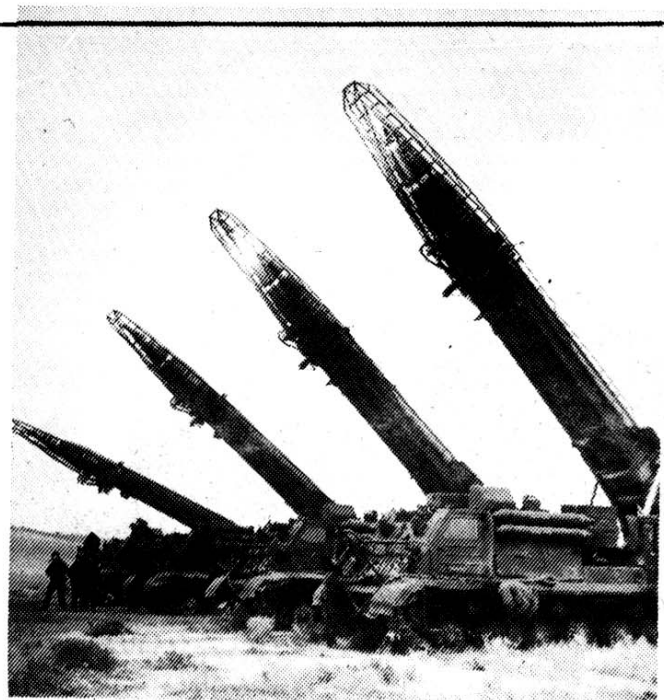
22 - S. Covington: "Nato and Soviet Military Doctrine", The Washington Quarterly, Autumn, 1989, p.76.

23 - S.P. Adragna: "A New Soviet Military Doctrine and Strategy" ORBIS, Spring 1989, p.165.

24 - M. Gorbachev: op. cit., p. 210.

۲۵- Concept of Deterrence جزء مهمی از دکترین نظامی پیمان ناتو و آمریکا است که از ضرورت وجود توان نظامی کافی جهت بازداشتن شوروی یا هر دشمن بالقوه دیگر از دست زدن به تهاجم علیه متحدان غربی بحث می‌کند. غرب در چارچوب این استراتژی تاکنون با خلع سلاح کامل اتمی مخالفت کرده و حفظ حداقل بخشی از زرادخانه هسته‌ای را برای اطمینان از خودداری دشمنان واقعی یا فرضی به تهاجم نظامی ضروری دانسته است.

۲۶- استراتژی پاسخ انعطاف پذیر «Flexible Response» در دوره کندی و توسط مک نامارا وزیر دفاع وقت آمریکا تدوین شد. این ایده ایجاد و تقویت آن چنان نیروهای نظامی را توصیه می‌کند که به اشکال و در اندازه‌های متفاوت و برای مواجهه با مخاطرات گوناگون قابل استفاده باشند. مطابق این ایده برای انواع جنگها اعم از چریکی، متعارف و اتمی باید آمادگی وجود داشته و برای اطمینان از پاسخ درست به هر تهدید مشخص، کنترل کامل نیروهای مسلح باید در دست سیاستمداران غیر نظامی باشد. طرح مفهوم «پاسخ انعطاف پذیر» در واقع اقدامی بود برای کنار گذاشتن مفهوم «تلافی وسیع Massive Retaliation» که در دوره آیزنهاور و دالس مبنای کار بود. در این مورد استدلال می‌شد که با توجه به توسعه زرادخانه اتمی شوروی «تلافی وسیع» دیگر نمی‌تواند مطرح باشد و پاسخ خاص و کنترل شده‌ای در مواجهه با هر تهدید مشخصی ضروری است. یکی از آثار فوری استراتژی جدید، تقویت واحدهای ضد چریکی در دوره کندی و درگیر شدن آمریکا در جنگ ویتنام بود.



دو عامل فوق الذکر طی چند دهه گذشته همواره مد نظر رهبران شوروی بوده و در عدم تمایل آنها به پیش قدم شدن در توسل به خشونت در رابطه با غرب اثر داشته است. اما عامل مهم در این میان که مسکو را بیش از پیش به اجتناب از برخورد نظامی با غرب تشویق کرده، عدم اعتمادی است که کرملین نسبت به توان شرایط اقتصادی - اجتماعی کشور برای تحمل هر گونه جنگی با غرب پیدا کرده است. نظر به اینکه هر گونه جنگی خاصه اگر هدف آن تهاجم و تصرف اراضی غیر باشد پشتوانه اقتصادی نیرومندی را می‌طلبد، روسها اکنون بطور کامل توجه یافته‌اند که از چنین پشتوانه‌ای بی بهره‌اند. بعلاوه یک جنگ احتمالی می‌تواند بونه آزمایش نهانی برای دو نظام اقتصادی - اجتماعی باشد و اسباب نابودی یکی از این دو را برای همیشه فراهم نماید. در این میان شرایط سیاسی در داخل کشورها نیز برای تعیین نتیجه جنگ حائز اهمیت است. در این مورد روسها چندی است که از این جهت نیز در وضع مساعدی به سر نمی‌برند.

چنین است که روسها خود را آماده درگیر شدن در جنگی نمی‌بینند و در نتیجه وقوع آنرا طالب نیستند. به عبارت دیگر اگر تاکنون ماهیت مخرب سلاح‌های نوین عمدتاً مورد توجه بوده، امروزه در محاطره بودن حیات نظام و تمامیت ارضی کشور نیز که یک جنگ احتمالی می‌تواند تیر خلاصی برای آن باشد، باعث شده است که رهبران شوروی کوشش‌های، دو چندان برای «نفی جنگ» به کار گیرند.

(بقیه دارد)

منابع:

- 1 - R.R Lyne: Gorbachev's Public Diplomacy, International Affairs, March 1987, p. 209.
- 2 - M.Gorbachev: Perestroika; Vues neuves sur notre pays et Le Mande, Flamariou, Paris, 1987, pp. 203-4
- 3 - A. Arbatov: How Much Defense Is Sufficient? International Affairs, April, 1989, p.31.
- 4 - S. Bialer: New Thinking and Soviet Foreign Policy, Survival, July - August 1988, p.268.
- 5 - V. Petrovsky: The Nuclear Space Age, Progress Publishers, Moscow, 1987, p.81.
- 6 - Ibid. p.81.
- 7 - G. Wetting: Peace, Class Struggle and New Thinking in Gorbachev's Policy. Aussenpolitik, 4th quarter, 1988, p.3.
- 8 - Shevardnadze's Speech in Foreign Ministry's Conference, International Affairs, Oct. 1988, p.18.
- 9 - International Affairs, July, 1988, pp.10-11
- 10 - The Guardian, Nov - 21, 1987.
- 11 - A - Kozyrev: "Confidence and the Balance of Interest", International Affairs, Nov. 1988, p.7.
- 12 - A — Arbatov: op. cit., p.31
- 13 - Shevardnadze's speech; op.cit. p.?